

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و چهل و هشتم





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۰ گنج حضور، بخش سوم:

گفت پیغمبر که چون کوبی دری
عاقبت زان در برون آید سری

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۸۲

پیامبر (ص) فرموده‌است: اگر دری را بزنی، عاقبت از آن در کسی بیرون می‌آید و به مرادت می‌رسی. بنابراین تو نیز اگر طلب زنده شدن به خدا را داشته باشی و فضاگشایی کنی، و هنگام امید و ناامیدی در چالش‌های پیش‌آمده همچنان به کار روی خود ادامه بدهی، بالاخره در باز می‌شود و زندگی از مرکزت طلوع می‌کند.

گفت پیغمبر که جنت از اله
گر همی خواهی، ز کس چیزی مخواه

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳

پیغمبر فرمود: اگر از خداوند بهشت فضای گشوده شده را می خواهی، از کسی یا چیزی که ذهنت نشان می دهد چیزی درخواست مکن.

چون نخواهی، من کفیلَم مر تو را
جنت المأوی و دیدارِ خدا

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴
-جنت المأوی: یکی از بهشت‌های هشت گانه

اگر از همانیدگی‌ها زندگی نخواستی و هیچ توقعی از دیگران در برآورده کردن حاجاتت نداشتی، در این صورت بهشت ابدی این لحظه و دیدار خداوند را تضمین می‌کنم و تو را به عشق زنده می‌گردانم.

حدیث

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ.»

«و هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است.»

از هر جهتی تو را بلا داد
تا باز گشود به بی جهات

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸
-بی جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

خداوند از هر جهتی که ذهن آن را مهم نشان داد تا بدان سمت بروی و از همانیدگی‌ها زندگی بگیری، تو را دچار درد و بلا ساخت تا فضا را باز کنی و مطمئن شوی خرد خداوند برای اداره امور زندگی ات کافی است.

[علت این که انسان فضا را باز نمی کند این است که او مطمئن نیست عقل خداوند برای اداره زندگی اش کافی ست. اما درحقیقت به میزانی که انسان با عقل جزوی خود در کار «قضا و کُن فکان» دخالت می کند و به عقل کلی خداوند اعتماد ندارد، به خودش آسیب می زند. و حال باید از خود پرسید چرا به عقل خداوند اعتماد نمی کنم و عقل من ذهنی را کنار نمی گذارم؟ آیا من هنوز به قضاوت و مقاومت، کنترل و تأیید و توجه دیگران و هرآن چه ذهن نشان می دهد محتاجم؟]

کافیّم، بدّهم تو را من جمله خیر
بی سبب، بی واسطه یاری غیر

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۷

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] ای انسان من برای تو کافی هستم. تو فضا را باز کن و مرکزت را عدم نگه دار تا من بدون سبب سازی ذهن و بدون واسطه هایی که من ذهنی ایجاد می کند، همه خیر و برکاتم را به تو بدهم و درون و بیرون را آباد کنم و زندگی ات را سامان بخشم.

کافیَم بی نان تو را سیری دهم
بی سپاه و لشکرت میری دهم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۸

ای انسان من برای تو کافی هستم. تو را بدون نان یعنی هر آن چه که در ذهنت تصور کرده و از آن زندگی می خواهی سیر می کنم و بدون سپاه و قدرت های این جهانی، فقط از طریق فضاگشایی پادشاهت می کنم تا بتوانی کنترل همه جنبه های زندگی ات را به دست بگیری و از این جهان بی نیاز شوی.

بی بهارت نرگس و نسرين دهم
بی کتاب و اوستا تلقین دهم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۹

ای انسان اگر فضا را بگشایی بی آن که موسم بهار رسیده باشد، چشم عدم‌بینت را باز می‌کنم و گل نرگس و
نسرين به تو می‌بخشم یعنی از زبان تو سخن می‌گویم و بدون کتاب و استاد و علم‌های این جهانی، از علم و
خرد خود به تو می‌آموزم و تو را خلاق و شکوفا می‌کنم.

کافیَم بی داروَت درمان کنم
گور را و چاه را میدان کنم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۲۰

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] ای انسان، من برای تو کافی هستم و بدون دارو در فضای گشوده شده با نیروی شفابخشی ام دردهایت را درمان می کنم. پس عقل من ذهنی ات را صفر کن و فضا را بگشا تا بدون اسباب و علت و هر آن چه ذهن نشان می دهد، این من ذهنی را که شبیه گور و چاه است برای تو به میدان همواری مبدل سازم، یعنی درونت را بی نهایت باز کنم و تو را از گرفتاری نجات دهم.

ای دل بی بهره، از بهرام ترس
وز شهان در ساعتِ اکرام ترس

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۰۹
-بهرام: نام پادشاهی در ایران باستان، مریخ
-اکرام: گرمی داشتن، بزرگ داشتن

ای انسانی که مرکز همانیده داری و هر لحظه به ذهن توجه می کنی، هشدار که تو در معرض نحسی و آسیب فضای همانیده و دردهای جهان هستی. حال از شاه زندگی، خداوند بترس و با هشیاری ناظر مراقب باش تا لطف و احسان او را که هر لحظه در حال گرمی داشت توسط با رفتن به ذهن زیر پا له نکنی.

[با فضاگشایی و اهمیت ندادن به آن چه ذهن نشان می دهد، انسان می تواند هر لحظه کمک و لطف زندگی را دریافت کند، از شومی و نحسی ذهن که همواره می خواهد درد و رنج ایجاد کند رهایی یابد و خوش یمن و خوش شگون شود.]

دل نَگه دارید ای بی حاصلان
در حضورِ حضرتِ صاحبِ دلان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸

ای من‌های ذهنی بی حاصل و بی ثمر که با مقاومت در برابر اتفاقات و بستن فضا حاصلی جز ایجاد درد و غم ندارید، بیایید در حضور انسان‌های زنده به عشقی چون مولانا پاسبان هشیاری خویش شوید، مرکزتان را عدم کنید و از همانیده شدن با اجسام بپرهیزید.

[در محضر انسان‌های بزرگی چون مولانا که به زندگی زنده شده‌اند باید چون محضر خداوند با ادب باشیم و استکمال تعظیم را به جای آوریم. یعنی بدون چون و چرا و قضاوت، سخنان ایشان را بپذیریم و با به‌کارگیری عملی ابیات در زندگی، من‌ذهنی را کوچک و کوچک‌تر کرده و همواره در خالی نگه داشتن مرکز از همانیدگی‌ها بکوشیم.]

فکر آن باشد که بگشاید رهی
راه آن باشد که پیش آید شهی

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۷

فکر حقیقی فکری است که از فضای گشوده‌شده و مرکز عدم بیاید تا راه را به سوی زندگی باز کند. راه حقیقی نیز راهی است که تو را به شاه زندگی متصل گرداند و به ذات و اصل خویش قائم شوی.

[بزرگ‌ترین نعمت آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد نیست، بلکه نعمت فضاگشایی است که با آن می‌توان از زندان ذهن رها شد. پس باید شکر کرد و همچنین آگاه بود که پذیرفتن این حقیقت در ابتدا به علت داشتن پندار کمال که نمی‌تواند بپذیرد سالیان سال اشتباه عمل کرده بسیار سخت است پس در این راه باید علاوه بر شکر، صبر کرد.]

شاه آن باشد که از خود شه بود
نه به مخزن ها و لشکر شه شود

- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۸

شاه حقیقی، آن شاهی است که ذاتاً شاه باشد، نه این که با تکیه بر سپاهیان همانیدگی ها خود را شاه بیندارد.

[هنگامی که انسان به بی نهایت خداوند متصل می گردد، روی پای ذات هشیاری خویش قائم می شود و
در این صورت دیگر جذب جهان نمی شود و جهان در سلطه اوست.]

کار آن کار است ای مُشتاق مَسْت
کاندر آن کار، ار رسد مرگت خوش است

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۰۸

ای کسی که شوق و ذوق زنده شدن به زندگی را داری، این را بدان کاری مفید است که در آن کار نسبت به
من ذهنی کوچک شده و بمیری.

شد نشان صدق ایمان ای جوان
آنکه آید خوش تو را مرگ اندر آن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۰۹

ای جوان نشانه خلوص و راستی ایمان تو این است که از هر کاری که در آن فضا را باز می کنی و نسبت به من ذهنی ات کوچک شده و می میری، خوشت بیاید.

[به بیانی دیگر فضاگشایی و بی اثر کردن آن چیزی که ذهن نشان می دهد، صدق ایمان است.]

گر نشد ایمان تو ای جان چنین
نیست کامل، رو بجو اکمال دین

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۱۰

ای جان من، اگر ایمان تو چنین نیست، یعنی از کوچک شدن و مردن نسبت به من ذهنی خوشت نمی آید، در این صورت بدان که ایمان تو هنوز کامل نبوده و درست فضاگشایی نمی کنی، پس برو دین و ایمانت را کامل کن.

[حال باید در خودتان بازبینی کنید که آیا ایمان شما حقیقی است؟ اگر ایمانتان حقیقی است، یعنی نسبت به من ذهنی کوچک می شوید و به لحاظ فضای گشوده شده درون وسیع تر می شوید و اگر این گونه نیست، در این صورت اشتباه کار می کنید و باید روشتان را عوض کنید.]

صد هزاران سال ابلیس لعین
بود ابدال امیر المؤمنین

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۹۶
ابدال: بدل، جانشین

چنان که ابلیس ملعون که نماد من‌ذهنی، هشیاری جسمی و درد است صدها هزار سال به‌جای حضور و خداییت انسان نشست و انسان فکر کرد که همان من‌ذهنی است، در نتیجه من‌اصلی خود را فراموش کرد.

پنجه زد با آدم از نازی که داشت
گشت رسوا، همچو سرگین وقت چاشت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۹۷
-چاشت: اول روز، ساعتی از آفتاب گذشته

ابلیس از روی کبر یا همان پندار کمال و حس عدم احتیاج به خداوند، به مقابله با حضرت آدم پرداخت و رسوا شد. مانند سرگین که بوی آن در اثر تابش نور خورشید هنگام ظهر همه جا پخش می‌شود.

[ابلیس که از جنس جسم و همانیدگی ست و نماد من ذهنی ماست، در مقابل آدم که نماد حضور است تعظیم نمی‌کند و می‌گوید به تو نیاز ندارم، در حالی که ابلیس به عشقی که از آدم پخش می‌شود نیاز دارد. به بیانی دیگر ما باید من ذهنی مان را که نسبت به اصلمان احساس بی‌نیازی می‌کند، با تاباندن تشعشع ذات مان و با فضاگشایی از بین ببریم و این امر مهم و ضروری باید در هفت‌هشت سالگی انسان صورت پذیرد که به علت عدم نیاز به این ضرورت اتفاق نمی‌افتد. حال شما در خودتان بازبینی کنید که آیا متوجه شده‌اید زمان چاشت، بیداری، فرا رسیده است و باید به صورت خورشید از مرکزتان طلوع کنید؟ در غیر این صورت آیا هنوز ابلیس، من ذهنی در تخت نشسته و شما را اسیر کرده است؟]

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
با خبر گشتند از مولای خویش

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

انسان‌های عاشق و خردمند در همین بی‌مرادی‌ها و نرسیدن به مقاصد من‌ذهنی، از مولای خود یعنی خداوند آگاه می‌شوند. در واقع آن‌ها هرگاه در اثر کوچک شدن و یا به حساب نیامدن پندار کمالشان بی‌مراد می‌شوند، به جای شکایت و ناراحتی خدا را شکر می‌کنند و با فضاگشایی در عینِ رضا، توجه می‌کنند چه چیزی در درونشان باید عوض شود.

[نکته بسیار مهم این است که قبل از آن که زندگی من‌ذهنی شما را بشکند و بی‌مراد کند، خودتان باید دست‌به‌کار شوید.]

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت
حفت‌الجنه شنو ای خوش سرشت

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷
قلاووز: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر

موفق نشدن و نرسیدن به اهداف من‌ذهنی راهنمای بهشت و حامل پیغامی مهم است که زندگی انسان تحت اداره و تصرف نیروی «قضا و کُن فکان» الهی می‌باشد. حال ای انسان خوش‌سرشت که از جنس خدا هستی به این حدیث که می‌گوید: «بهشت در سختی‌ها، ناملایمات، جدایی از همانیدگی‌ها و درد هشیارانه پیچیده شده‌است و دوزخ در شهوات، گوش بده.

[اگر انسان حرص و شهوت چیزی را که ذهن نشان می‌دهد داشته باشد و آن چیز به مرکزش راه یابد، درواقع وارد جهنم شده‌است، اما اگر دربرابر آن چه که ذهن نشان می‌دهد مقاومت نکرده و تسلیم شود، دراین صورت وارد بهشت شده‌است و تنها پیغام بی‌مرادی فضاگشایی دربرابر آن چیزی ست که ذهن نشان می‌دهد.]

حدیث

«حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»
« بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

آرزو جستن، بُود بگریختن
پیش عدلش خونِ تقوی ریختن

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۷

خواستن همانیدگی‌ها و آرزوی به دست آوردن آن‌ها به معنی گریختن از دست خدا و در مقابل عدالت او خون تقوا ریختن و پرهیز نکردن است.

[به عبارت دیگر اگر شما به جای فضاگشایی و اجرای عدل الهی، آرزوها و چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد را به مرکز خود آورده و جذب آن‌ها شوید، بدین ترتیب در مقابل عدالت الهی و زنده شدن به او، تقوی الهی را زیر پا گذاشته و دچار درد خواهید شد.]

این جهان دامست و دانه‌ش آرزو
در گریز از دام‌ها، روی آر، زو

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۸

این جهان به وسیله ذهن دانه‌هایش را که همان آرزوها و همانیدگی‌هاست، به تو عرضه می‌کند. به هوش باش که با فضاگشایی، در دام چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد، گرفتار نشوی تا بدین ترتیب از فضای گشوده‌شده به صورت «او» یعنی خداوند بالا آمده و طلوع کنی.

با قضا پنجه مزنی تند و تیز
تا نگیرد هم قضا با تو ستیز

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۰

ای من ذهنی که هر لحظه، تندتند و بسیار تیز و هشیار به چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد نگاه می‌کنی و آن‌ها را مهم دانسته، به مرکزت می‌آوری، ستیزه و مقاومت در برابر حکم «قضا و کُنْ فَکَانَ» که در این لحظه می‌خواهد فکر و عمل تو را تعیین کند کنار بگذار تا قضا نیز با تو ستیزه نکرده، اتفاقات بدی برایت رقم نزنند و تو را به درد و رنج دچار نکند.

مُرده باید بود پیش حکم حق
تا نیاید زخم، از رَبِّ الْفَلَقِ

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۱

در برابر حکم الهی که در این لحظه قضاوت می کند و اتفاقاتی را پدید می آورد، باید مانند مردگان تسلیم بود. یعنی هیچ گونه واکنش منفی مانند شکایت، خشم، رنجش نباید از خود نشان داد تا بدین ترتیب از بارگاه پروردگاری که پایان بخش شبِ من ذهنی و گشاینده صبح حضور است، قهری به انسان نرسد.

[چه بسا یک هم‌هویت شدگی بزرگ را که خدا نشانه می گیرد، اگر ما فضا را باز کرده، شکایت نکنیم و خودمان را به تیغ‌های جوجه تیغی درد نزنیم، با همان یک اتفاق خدا صبح حضور را برای ما پدید آورد.]

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ.»

«بگو: به پروردگارِ صبح‌گاه پناه می‌برم.»

«مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ.»

«از شر آنچه بیافریده‌است.»

(قرآن کریم، سوره فلق (۱۱۳)، آیه ۱-۲)

نادر از عالمِ توحید کسی برخیزد
کز سرِ هردو جهان در نفسی برخیزد

-سعدی، مواعظ، غزلیات، غزل شماره ۲۱

به ندرت پیش می آید که کسی فضا را باز کند و از فضای یکتایی به صورت ذات بی نهایت خود برخیزد. و در یک نفس یا در یک لحظه، از روی همانندگی با چیزهای جهان مادی و معنوی برخیزد و در دام هیچ همانندگی گرفتار نباشد.

به حوادث متفرّق نشوند اهل بهشت
طفل باشد که به بانگِ جرسی برخیزد

- سعدی، مواعظ، غزلیات، غزل شماره ۲۱
- جرس: زنگِ زنگوله، ناقوس

اهالی بهشت، کسانی که فضا را باز کرده، در فضای یکتایی مسکن گزیده‌اند، با اتفاقاتی که ذهن نشان می‌دهد، از گرد فضای گشوده‌شده متفرّق نمی‌شوند و آن را رها نمی‌کنند. اما این من‌های ذهنی کودک صفت هستند که اتفاقی کوچک می‌تواند حواسشان را پرت کرده، به مرکزشان راه یابد و آن‌ها را به واکنش وادارد.

سعدیا، دامن اقبالِ گرفتنِ کاریست
که نه از پنجهٔ هر بوالهوسی برخیزد

—سعدی، مواعظ، غزلیات، غزل شمارهٔ ۲۱
بوالهوس: هوس‌ران، شهوت‌پرست

ای سعدی، دامن بخت و سعادت را گرفتن و آن را رها نکردن، یعنی فضا را گشودن و گشوده نگه داشتن، کاریست که از دست هر من‌ذهنی که هوس و شهوت همانیدگی‌ها را دارد و دائماً جذب ذهنش می‌شود، ساخته نیست.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: فاطمه

منابع: برنامه ۹۶۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۰ گنج حضور، بخش چهارم:

مرغِ جذبه ناگهان پَرْد ز عَش
چون بدیدی صبح، شمع آنگه بکُش

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۰
—عش: آشیانه پرندهگان

[ای انسان عاشق، اگر پیایی مرکزت را عدم کرده، اتفاق این لحظه را مهم ندانی]، ناگهان همانند پرندهای از آشیانه ذهن و همانیدگی‌ها می‌پری. و اگر صبح حضور را دیدی، آن‌گاه شمع من‌ذهنی، عقل و سبب‌سازی آن را خاموش کن.

[زندگی مرتب جنس خودش را جذب می‌کند. بدین ترتیب هرچه بیشتر فضا را باز کنید، نیروی جذبه خداوند بیشتر شده و شما را بیشتر از جنس خودش می‌کند.]

چشم‌ها چون شد گزاره، نورِ اوست
مغزها می‌بیند او در عینِ پوست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۱
-گزاره: آنچه از حد درگذرد، گذرنده.

وقتی که در اثر فضاگشایی‌های پی‌درپی چشمان انسان، عدم‌بین و نافذ شوند، درحقیقت این نور هشیاری نظر است که از تفاوت‌های سطحی عبور کرده و در هرچه می‌نگرد زندگی را می‌بیند. چنین چشم عدم‌بینی در انسان‌ها من‌ذهنی را نمی‌بیند، بلکه مغز و زندگی را می‌بیند و در آن‌ها زندگی و شادی بی‌سبب را به ارتعاش درآورده، در نتیجه باعث بیداری آن‌ها از خواب ذهن می‌شود.

بیند اندر ذره خورشید بقا
بیند اندر قطره، گل بحر را

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۲
—بحر: دریا

[انسانی که با نور خدا می بیند] در هر ذره، یعنی در وجود هر کسی فارغ از این که من ذهنی دارد یا نه، خورشید ابدیت و بی نهایت زندگی را می بیند که در اثر فضاگشایی می تواند از مرکز او طلوع کند. همچنین او انسان ها را مانند قطره ای می بیند که می توانند به بی نهایت خدا زنده شده و از جنس دریای یکتایی شوند.

تو در این سرا چو مرغی چو هوات آرزو شد
بپری ز راهِ روزن، هله گیر در نداری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۷

ای انسان، تو در این سرای ذهن مانند مرغ هستی. پس هرگاه هوای پریدن از روی همانیدگی‌ها و خارج شدن از فضای ذهن به سرت زد، فرض کن برای ورود به فضای یکتایی هیچ دری وجود ندارد بنابراین فضا را باز کن و از روزنِ ایجادشده بیرون بپر.

[بزرگ‌ترین موهبتی که به ما انسان‌ها داده شده، توانایی فضاگشایی است.]

دوزخ‌ست آن خانه کآن بی روزن است
اصل دین، ای بنده روزن کردن است

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۴

مرکز هر انسانی که با فضاگشایی باز نگشته و روزنی در آن ایجاد نشده است، فرقی با دوزخ ندارد و درواقع همان جهنم من‌ذهنی است. ای بنده، دین داشتن به این نیست که تو براساس الگوهای جامد ذهن خودت و دیگران را ملزم به رعایت یک‌سری بایدها و نبایدها بدانی و تمام حواست را به آنها پرت کنی، بلکه اصل دین گشودن فضا و ایجاد روزن است.

تیشه هر بیشه‌ای کم زن، بیا
تیشه زن در کندن روزن، هلا

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۵

ای انسان، مراقب باش بیشه‌های ذهن را تیشه زنی و مشغول کارهای بیهوده در ذهن نگردی، تو تیشه فضاگشایی را در دست داری و می‌توانی از آن در کندن روزن استفاده کنی، مبادا نیروی زندگی را در ایجاد همانیدگی، درد، مسئله‌سازی، دشمن‌سازی و مانع‌سازی تلف کرده، سپس دنبال راه‌حل‌های ذهنی بگردی. بنابراین تمام حواست را به بی‌اعتبار کردن و بی‌اثر کردن آن چه که ذهن نشان می‌دهد جمع کن و با فضاگشایی نیروی زندگی را در انجام این کار سرمایه‌گذاری کن.

صد هزاران فضل داند از علوم
جان خود را می‌نداند آن ظلوم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۴۸
-ظلوم: بسیار ستمگر

آن انسان ستم‌گری که در من‌ذهنی و پندار کمالش به سر می‌برد، در فضای ذهن دانش بسیار زیادی دارد و خیلی چیزها را می‌داند، اما از جان خودش بی‌خبر است، به طوری که هیچ موقع فضا را باز نکرده تا به جان اصلی‌اش یعنی هشیاری حضور زنده شود.

داند او خاصیت هر جوهری
در بیان جوهر خود چون خری

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۴۹

از آن جایی که او دائماً با چیزها همانیده شده، آن‌ها را به مرکزش می‌آورد و برحسب آن‌ها سخن می‌گوید، خاصیت هر چیزی را می‌داند و حتی ممکن است بر علم شیمی و فیزیک تسلط داشته باشد، اما در بیان عشق و جوهر اصلی خود از طریق زنده شدن به زندگی و فضای گشوده‌شده، همچون خری نادان و درمانده است.

که همی دانم یَجُوز و لایَجُوزِ
خود ندانی تو یجوزی یا عجوز

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۵۰
-عجوز: پیرزن

ای کسی که ادعا می کنی من می دانم چه چیز مجاز است و چه چیز غیرمجاز، تو که تمام این بایدها و نبایدهای ذهن را حفظ کرده و به خودت و مردم تحمیل می کنی، آیا تابه حال بررسی کرده ای که اصلاً از نظر خداوند مجاز هستی که این گونه جلوی شکوفایی حضور را در خودت و دیگران بگیری و همه را به صورت جسم شناسایی کنی؟ یا این که تو عجوزه ای؟ یعنی یک باشنده هیجانی به نام من ذهنی هستی که پر از درد است و دائماً به خودش و دیگران ضرر می رساند.

[مولانا در این بیت از ما می خواهد نگاهی به خودمان بیندازیم و ببینیم ما که براساس اصول ذهن این همه باید و نباید می کنیم، اصلاً مجاز هستیم که این گونه باشیم؟]

گوشِ آنکس نوشد اسرارِ جلال
کو چو سوسن صد زبان افتاد و لال

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱
-نوشد: مخفف نیوشد به معنی بشنود.

گوش کسی می تواند اسرار خداوند را بشنود که اگرچه همانند گل سوسن صد زبان دارد، اما در عین حال لال و خاموش است. یعنی انسان با این که هزاران نوع الگوی ذهنی دارد و ذهنش دائماً در حال تحریک او به رعایت بایدها و نبایدها و دیگر خواسته‌های ذهنی‌اش است، اما باید توجه داشته باشد که اگر می‌خواهد به اسرار خداوند پی ببرد، هر لحظه باید هر آن چه که ذهن نشان می‌دهد را بی‌اثر کرده و بر حسب آن‌ها سخن نگوید.

این چنین ساحر درون توست و سر
ان فی الوسواسِ سِحراً مستتر

– مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۴

چنین ساحری به نام من ذهنی در درون توست که این گونه از طریق همانش با چیزها تو را سحر می کند تا به جای دیدن بر حسب عدم، مطابق دید غلط خودش و همانیدگی ها بینی. همانا در وسوسه گری من ذهنی از طریق فکر بعد از فکر سحری نهفته است.

خاموش، خاموش ای زبان، همچون زبان سوسنان
مانندِ نرگس چشم شو، در باغ کن نظاره‌ای

–مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۹
نظاره کردن: تماشا کردن و ناظر بودن

ای زبان من، اگرچه این من‌ذهنی اصرار دارد از فکری به فکر دیگر بپرد و از طریق حرف زدن خودش را بیان کند، اما تو مانند گل‌های سوسن که با وجود داشتن ده‌ها زبان سخن نمی‌گویند، خاموش باش و مانند گل نرگس با چشم زندگی یا عدم به باغ جهان نگاه کن.

نه قبول اندیش، نه رد ای غلام
امر را و نهی را می بین مدام

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۹

ای جوان، نه به آن چه برای ذهن قابل قبول است بیندیش و نه به آن چه رد می کند. بلکه لحظه به لحظه فضا را
باز کن و بین امر و نهی زندگی چیست.

دلی همچون صدف خواهم که در جان گیرد آن گوهر
دلِ سنگین نمی خواهم که پندارِ گهر دارد

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۴

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] من خواهان دلی هستم که فضا را بگشاید و همچون صدف باز شود تا گوهر حضور را در جانش بگیرد، نه دلِ پر از همانیده من ذهنی که از روی پندار کمال، تصورات و افکارِ واهی اش را گوهری با ارزش می پندارد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: سرور

منابع: برنامه ۹۶۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید